

## مبانی برهان صدیقین از دیدگاه شارحان حکمت متعالیه

مرتضی حدادی<sup>۲</sup>

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۰۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۸/۱۹

### چکیده:

اثبات واجب تعالی و چگونگی شناخت او از اهم مسائل فلسفه است. فیلسوفان مسلمان براهین متعددی را در اثبات وجود خدا اقامه کرده اند، یکی از استوارترین و متقن ترین براهین حکما، برهان صدیقین است که در این برهان بر خلاف براهین دیگر از معلول به سمت علت حرکت نمی کنیم. همانگونه که میدانیم ملاصدرا آخرین فیلسوف جهان اسلام بوده است که متفکران بعد از او در جهان اسلام به شرح فلسفه او پرداختند. درباره این برهان به شارحانی هم چون حکیم سبزواری، مدرس زنوزی، علامه طباطبائی، شهید مطهری، می توان اشاره کرد. در این مقاله با توجه به مبانی برهان صدیقین ملاصدرا می خواهیم به مبانی شارحان ملاصدرا بپردازیم و بررسی کنیم که آیا شارحان نیز در تبیین برهان صدیقین خود، مبانی ملاصدرا را به کار برده اند یا به مبانی دیگری تمسک بسته اند؟ آیا شارحان از مبانی تصویری برهان کاسته اند یا بر آن افزوده اند؟ حال آنکه شارحان ملاصدرا با مبنا قرار دادن مبانی ملاصدرا، هرکدام به بسط و نظریه پردازی در خصوص این مبانی صدرائی پرداختند. این پژوهش در صدد تبیین این مبانی از دیدگاه شارحین صدرائی می باشد و برآیند آن فهم عمیق مساله و تبیین آن خواهد بود.

**کلیده واژگان:** برهان صدیقین، اصل واقعیت، اصالت وجود.

<sup>۲</sup> دانش پژوه سطح ۴ حوزه علمیه.

## ۱. مقدمه:

باتوجه به اهمیت بحث توحید و اثبات واجب تعالی، که از دیر باز همه انسان‌ها به نحوی با آن مانوس هستند، شارحان ملاصدرا نیز که بعد از وی با مشی صدرائی تفلسف می‌ورزند، هر کدام به نحوی به مسئله اثبات واجب پرداختند.

برهان صدیقین یکی از محکم‌ترین براهین اثبات واجب تعالی است. برهان صدیقین در فلسفه‌ی مشاء مطرح شد، در حکمت متعالیه به کمال نهایی اش رسید و بعد از ایشان نیز فیلسوفان صدرائی به ارائه‌ی تقریرهای مختلف پرداختند و مبانی این برهان را کمتر یا بیشتر کردند. هدف فیلسوفان در این مقام ارائه برهانی با کمترین مقدمات ممکن بوده است.

با توجه به مبانی برهان صدیقین ملاصدرا، با کمی دقت معلوم می‌شود که شارحان بعد از وی، گاهی مبانی برهان را کاسته‌اند و با مقدمات کمتر، به تبیین دقیق برهان پرداخته‌اند و گاهی نیز مبانی دیگری علاوه بر مبانی ملاصدرا به کار برده‌اند. میتوان گفت در سیر بحث برهان صدیقین، گویا مسیر تکاملی پیموده شده است، چرا که در نهایت در علامه طباطبائی با پذیرش "اصل واقعیت" به اثبات واجب الوجود رسیده‌اند، بدون اینکه نیازی به سایر مبانی باشد. ما در این مقاله برآنیم که به طور مبسوط مبانی هر فیلسوف را بیان کنیم و ببینیم شارحان از کدام مبنای ملاصدرا، در تقریر برهان خود استفاده کرده‌اند. آیا همه آن مبانی را به کار برده‌اند؟ یا برخی از آنها و یا هیچکدام را؟ و باتوجه به مبانی هستی‌شناسی هر شارح، تقریرها را بررسی خواهیم کرد.

## ۲. حاجی سبزواری

بعد از ملاصدرا اولین شارح حکمت متعالیه حاجی سبزواری (۱۲۱۲-۱۲۸۹) است. وی برخی از اصول و مبانی برهان صدیقین ملاصدرا را قبول می‌کنند و در مقابل برخی از آنها را نقد کرده و در نتیجه تقریر جدیدی از برهان صدیقین را ارائه می‌کند. او درد و اثر خود به نام

شرح منظومه و تعلیقه براسفار به تقریر این برهان می پردازند. در اینجا نخست به برهان ایشان در شرح منظومه اشاره می کنیم بعد به برهان دیگر آن می پردازیم که به تقریر شرح منظومه برمیگردد.

در شرح منظومه حاجی سبزواری در مورد تقریر برهان اظهار میکند که حقیقت وجود یا واجب است یا آنکه مستلزم واجب است. بنابراین واجب الوجود بالذات در خارج تحقق دارد. این همان نتیجه مورد نظر است.

حاجی سبزواری به صورت دقیق در شرح منظومه تقریر برهان را به این صورت آورده است: «هرگاه حقیقت وجود واجب باشد پس مطلوب حاصل است و یا امکان، یعنی اگر حقیقت وجود ممکن الوجود باشد مستلزم آن است که خود واجب باشد (یا مستلزم واجب است)» (شیروانی، ترجمه و شرح نهایت الحکمه، ۱۳۷۲ش: ص ۱۸۲)

باید در ارتباط با این تقریر و مفهوم امکان در آن به این مطلب اشاره کرد که در اینجا منظور از امکان؛ امکان ماهوی به معنی سلب ضرورت وجود و عدم نیست؛ بلکه به معنی امکان فقری است که یکی از مبانی برهان صدیقین به شمار می رود. (شیروانی، ترجمه و شرح نهایت الحکمه، ش: ص ۱۸۲)

حاجی سبزواری در شرح این تقریر دو بیان دارد در حقیقت به دو صورت به شرح این تقریر پرداخته است که بیان اول به این شرح است: در این برهان نیازمندی ممکن به واجب به واسطه برهان خلف است. به این صورت که مقصود از حقیقت وجود همان حقیقت صرف و خالص وجود است؛ یعنی حقیقت اصلی که بنا به فرض یگانه است و به هیچ وجه قابل تکثر و تعدد نیست. بنابراین چنین گفته میشود که حقیقت صرف و خالص وجود اگر واجب باشد در آن صورت مطلوب حاصل است و اگر ممکن باشد، باید متعلق و وابسته به غیر خودش باشد. این در حالی است که غیر از خود ممکن؛ حقیقت دیگری وجود ندارد. پس برای

تعلق به دیگری مستلزم این است که علاوه بر وجود صرف که ممکن است؛ وجود دیگری در کار باشد که به این ممکن قوام بخشد، اما باید از این مسئله غافل نشد که وجود صرف نباید به غیر متعلق باشد. در صورت تعلق، حقیقت صرف و یگانه مورد نظر ما، صرف و یگانه نیست و این خلاف فرض است. پس فرض خلاف باطل است و واجب اثبات میشود (شیروانی، ترجمه و شرح نهایت الحکمه، ش: ص ۱۸۳) در این تقریر اصالت وجود، صرافت وحدت و حقیقت وجود مفروض است و مبنای استدلال واقع میشود. در حقیقت این برهان براساس این مبانی هستی شناسی تقریر شده است.

در مقابل بیان اول، بیان دوم اینگونه بیان شده است که از طریق مستقیم واجب اثبات میشود. «به این صورت که مقصود از حقیقت وجود مرتبهایی از مراتب وجود می باشد؛ یعنی وجود به عنوان حقیقتی که دارای مراتب گوناگون است و کثرت در آن راه دارد مطمح نظر قرار گرفته است. پس اگر مرتبه مورد نظر واجب الوجود باشد مطلوب حاصل است و اگر ممکن الوجود باشد باید در نهایت؛ یک وجود واجب تحقق داشته باشد که مقوم آن باشد وگرنه دور یا تسلسل الزم می آید که هر دو محال است. (عروتی موفق، سیر تطور برهان صدیقین از ابن سینا تا علامه طباطبایی آینه معرفت، ۱۳۸۶، ص ۱۱۷ - ۱۴۰)

حاصل آنکه عبارت حقیقت وجود یا واجب است یا مستلزم واجب است به دو شکل کامل متفاوت بیان می شود و دو برهان مستقل بر آن قابل تطبیق هستند که از جهاتی بایکدیگر متفاوت هستند، آن تمایزات عبارتند از:

**الف:** در برهان اول تکیه بر روی حقیقت صرف و محض وجود دارد که دارای وحدت حقه حقیقی است اما در برهان دوم حقیقت تشکیکی و دارای مراتب بودن وجود مطرح است. (پویان، واکاوی برهان صدیقین آقا علی حکیم و تحقیق و بررسی آن، حکمت اسلامی، ۱۳۹۴ ش، صص ۹ - ۴۰)

ب: برهان اول به نحو خلف و برهان دوم به صورت مستقیم بیان می‌شود.

ج: در برهان اول نیازی به استحاله و دور نمی‌باشد اما در برهان دوم به ابطال تسلسل تکیه شده است

به‌طور خلاصه میتوان گفت که این برهان براساس شرحهای آن که دو گونه شرح است بر مبانی هستی‌شناسی متفاوتی تکیه دارد که براساس شرح نخست این برهان بر مبانی اصالت وجود و حقیقت وجود تکیه دارد این در حالی است که طبق شرح دوم باید چنین گفت که این برهان بر مبنای بطلان دور و تسلسل تکیه دارد.

حاجی سبزواری در تعلیق‌های بر اسفار چنین می‌نویسد: «بعد از اثبات اصالت وجود؛ راه محکم و کوتاه‌تر این است که بگوییم حقیقت وجودی که عین‌العیان بوده و حاق واقع را پر کرده است، حقیقتی مرسل است و آن محال است عدم را قبول کند؛ زیرا دو امر متقابل همدیگر را قبول نمی‌کنند. پس چنین حقیقتی عدم را قبول نکرده و واجب الوجود بالذات خواهد بود و این همان مطلوب ماست.» (شیرازی، الحکمه المتعالیه فی السفر العقلیه الرابعه، ۱۹۸۱ق: ج ۳، ص ۱۷) در واقع این تقریر به تقریر نخست بر می‌گردد که در شرح منظومه بیان شده است و بر اصالت وجود مبتنی است و دیگری نیازی به تشکیک وجود، بساطت وجود و مانند آن را ندارد. حاجی سبزواری در تعلیق‌های بر اسفار چنین بیان می‌کند: «مقدماتی که در این برهان اخذ شده گرچه متعالیاند؛ اما استفاده از آنها در قدم اول از برهان لازم نیست؛ زیرا با آوردن این مقدمات رسیدن به نتیجه دشوارتر بوده است و نیاز به دقت بیشتری دارد گرچه این مقدمات در جای دیگر مفید و فایده هستند.» (شیرازی، الحکمه المتعالیه فی السفر العقلیه الرابعه، ۱۹۸۱ق: ج ۳، ص ۱۷)

مقدمات این برهان را به این صورت میتوان تنظیم کرد:

«الف: حقیقت وجود یک حقیقت مرسل، صرف و مطلق است و هیچ حد و قیدی آن را محدود نساخته است؛ زیرا از آنجا که حقیقت وجود اصیل است و جز آن هیچ چیز اصیل نیست. هیچ حد و قیدی وجود ندارد تا آن را محدود و مقید سازد.

ب: حقیقت صرف و مطلق وجود ذاتا ابایی از عدم دارد و نیستی بر آن ممتنع می باشد. زیرا هستی، نقیض نیستی است و یک نقیض بر نقیض دیگر به معنای اجتماع نقیضین است که امتناع آن بر همه کس معلوم است.» (محمد رضایی، سادات مرتضوی شاهرودی «تبیین و نقد برهان های اختفای» عقل و دین، ۱۳۹۷ش، صص-۵۱-۶۸)

ج: وجودی که ذاتا عدم بر آن محال می باشد واجب الوجود بالذات خواهد بود) پویان، تقریر آقای علی حکیم از برهان صدیقین در اثبات خداوند، جستارهای فلسفه دین، انجمن علمی فلسفه دین ایران، ۱۳۹۳ش، صص-۲۵-۳۵)

در نتیجه حقیقت صرف و مطلق وجود واجب الوجود بالذات می باشد. (ابراهیمی راد، نقد و بررسی تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین اندیشه نوین دینی ۱۳۸۹، صص ۱۰۷-۱۲۰؛ افشاری؛ نقد و بررسی جایگاه عقل در خداشناسی غزالی با تأکید بر دیدگاه علامه طباطبایی کارشناسی ارشد، دانشگاه تهران، پردیس فارابی - دانشکده مدیریت و حسابداری، سال ۱۳۹۵ ش)

حاجی سبزواری این تقریر را نسبت به تقریر قبلی خود، ترجیح میدهد و چنین بر او دارد که این روش او طریق الله و اخضر و اشرف است. زیرا نیازی به ابطال دور و تسلسل ندارد و به امکان و حدوث متوسل نمی شویم و از حقیقت وجود به وجوبش می رسیم همانگونه که در دعای صباح آمده است: «ای آن کسی که راه نموده است بر خود و شناخت و هستی خود به خودی خود.» (شیرازی، الحکمه المتعالیه فی السفر العقلیه الربعه، ۱۹۸۱ق: ج ۳، ص ۱۵)

این برهان محکم تر و اشرف می باشد، زیرا با تأمل در صرف وجود و نه در مرتبه آن؛ به مطلوب میتوان رسید و اخضر است چون نیازی به ارائه ادله ابطال دور و تسلسل نیست و بدون آن مطلوب حاصل می شود و اگر برای اثبات واجب آن ادله را بیاوریم طریق طولانی تر می شود. (شیرازی، درسهای منظومه، ۱۳۸۳ش: ص ۹۰۷) در بیان اخضر بودن تقریر حجاجی سبزواری علاوه بر مطالب گفته شده می توان به این دلیل نیز اشاره کرد که در تقریر وی چون از مقدمات تشکیک و بساطت وجود و امکان فقری استفاده نشده است و مقدمات به حداقل رسانده شده است، از این جهت اخضر است (شیرازی، الحکمه المتعالیه فی السفر العقلیه الربعه، ۱۹۸۱ق: ج ۳، ص ۱۶) در واقع به نظر می رسد اول عدم استفاده از این مقدمات حتی امکان و حدوث باعث شده است که این برهان از اشکالات وارده توسط ملاصدرا بر برهان ابن سینا مبرا باشد. همچنین به نظر می رسد چون به جای تمام مبانی برهان صدیقین ملاصدرا تنها از مبانی اصالت وجود سود جسته اند. بنابراین راه کوتاه تر شده است که این از نقطه قوت این برهان به شمار می رود. پس در این برهانی که حاجی سبزواری تقریر کرده است نه تنها از واسطه قرار دادن اصولی چون بطلان تسلسل امکان و حدوث اجتناب کرده است بلکه او از میان سه مبانی که در فلسفه ملاصدرا برای تقریر برهان صدیقین بیان شده است، تنها بر یک مبانی یعنی اصالت وجود تکیه دارد. او معتقد است که دو مبانی دیگر در حقیقت از مبانی اصالت وجود اخذ شده اند و در صورت عدم اعتقاد به مبانی اصالت وجود نمیتوان به آن دو قائل شد. بنابراین برای کوتاهی راه؛ او تنها به یک مبانی اصیل تمسک می جوید و برهان خویش را در مورد اثبات خداوند تقریر می کند. همچنین او بر خلاف ابن سینا با تکیه بر مبانی بطلان تسلسل و امکان این برهان را تقریر نکرده است. بنابراین به نظر می رسد این تقریر بهترین تقریر است.

### ۳. آقا علی مدرس طهرانی

آقا علی مدرس طهرانی (۱۲۳۴ - ۱۳۰۷ ق) معروف به حکیم موسس، از حکمای حوزه فلسفی تهران است که در فلسفه از ملاصدرا پیروی میکرده است. وی در رساله ای که ضمن حاشیه بر اسفار در اثبات خدا انگاشته است به تقریر برهان صدیقین پرداخته اند. وی این برهان را در عالم اسلام برهانی ابتکاری و منحصر به فرد می داند. از نظر وی چهار اعتبار برای حقیقت وجود می توان شمرد که بر اساس این چهار اعتبار برهان خویش را تقریر کرده است. این چهار اعتبار از نظر وی بدین شرح می باشد:

الف: حقیقت وجود بشرط لا و تجرد.

ب: حقیقت وجود بشرط مقسمی و مقید به اطلاق

ج: حقیقت وجود به اعتبار صرف الوجود

د: حقیقت وجود من حیث هی هی یا لا بشرط مقسمی و مجرد از قید اطلاق (زنوزی،

مجموعه مصنفات حکیم موسس آقا علی مدرس طهرانی، ۱۳۷۸ ش: ص ۲۸۶)

از نظر وی اگر حقیقت وجود را بر هرگونه از این چهار اعتبار لحاظ کنیم مبدئی برای آن نمیتوان اعتبار کرد وجودی که مبدا نداشته باشد تنها خداوند است. در اینجا نخست قبل از تقریر برهان صدیقین آقا علی حکیم به شرح اعتبارات سه گانه در مباحث ماهیت می پردازیم تا فهم این تقریر بر ما آسان شود. اعتبارات سه گانه را با یک مثال توضیح میدهم؛ زمانی که از مهمانی می پرسیم که آیا چای شیرین دوست دارد یا غیر شیرین را دوست دارد و یا اینکه برای او فرقی نمی کند؟ در اینجا در حالت نخست چای را به شیرینی مقید کرده ایم؛ در حالت دوم چای به این مقید شده است که شیرین نباشد و در حالت سوم به چیزی چای را مقید نکرده ایم. در اینجا ما به این امر واقف هستیم که چای را تنها نمیتوانیم به قید شیرینی مقید کنیم بلکه می توانیم آن را با موارد دیگری چون پر رنگ بودن، داغ بودن و .... مقید سازیم. بنابراین بهتر است به جای اینکه از قید خاصی چون شیرینی بودن، داغ بودن و غیره



استفاده کنیم، به طور کلی از واژه شی استفاده کنیم که در اینصورت چنین باید گفت: چای را به سه نحو می توان لحاظ کرد: ۱- چای مقید به شی است؛ یعنی چای مقید به امر خاصی است که آن امر مغایر با چای است. ۲- چای مقید به فقدان شی است. ۳- چای مقید به وجدان یا فقدان آن شی نباشد. در این جا به این مسئله باید تاکید کرد که این سه لحاظ به چای اختصاص ندارد؛ بلکه هر ماهیت دیگری غیر از چای نیز همین گونه است.

پس به طور کلی می توانیم بگوییم هر ماهیتی را سه گونه میتوان لحاظ کرد: ۱- ماهیت مقید به شی. ۲- ماهیت مقید به فقدان آن شی. ۳- ماهیت نامقید به وجدان یا فقدان آن شی. در مثال فوق هنگامی که چای شیرین را تصور می کنیم، مفهوم چای مقید به مفهوم شیرین تصور شده و به اصطلاح چای بشرط شیرینی لحاظ شده است. در چای غیر شیرین چای بشرط لا از شیرینی لحاظ شده است و در نهایت چای لا بشرط از شیرینی و عدم شیرینی یعنی مطلق اعتبار شده است. پس به طور کلی هر ماهیتی را می توان بشرط شی یا بشرط لا از آن شی و یا لا بشرط از آن شی اعتبار کرد. حال اگر از یک قید خاص سخن نگوئیم واژه شی را به کار نبریم، بلکه آن را به صورت مطلق در نظر بگیریم که در این صورت هم شامل قید و هم کنایه از مجموع های از قیود باشد. در این صورت مقصود از آن هرامری خواهد بود که مغایر ماهیت است و میتوان ماهیت را مقید به آن تصور کرد، خواه این امر واحد باشد و خواه آن متعدد باشد.

در این صورت ماهیت مقید به فقدان شی ماهیتی است که فرض می شود فاقد هر امر و خصوصیتی است که مغایر ذات آن باشد. به طور خلاصه میتوان گفت خود ماهیت است به تنهایی و غیر همراه با هیچ امری دیگر. ماهیتی را که چنین لحاظ شده باشد اصطلاحاً می گویند: بشرط لا اعتبار شده است یا به اختصار به آن «ماهیت بشرط لا» می گویند. در مقابل اگر ماهیتی را بدون وجدان یا فقدان امر یا اموری مغایر ذات مقید لحاظ کنیم آن را «لابشرط»

اعتبار کرده ایم. و اگر آن را مقید به ام یا اموری مغایر ذات لحاظ کنیم آن را «بشرط شی» اعتبار کرده ایم. به این ماهیت سه گانه، یعنی «بشرط شی»؛ «بشرط لا» و «لا بشرط» را به ترتیب «مخلوطه»، «مجرده» و «مطلقه» هم گویند

از آنجا که این سه قسم از تقسیم عقلی در حوزه نفی و اثبات به دست آمده است، قسم چهار می برای آن تصور نمیشود و به اصطلاح تقسیم حاضر است (عبودیت، حکمت صدرایی به روایت علامه طباطبایی ۱۳۹۳ ش: ص ۱۳)

در این تقسیم مقسم ماهیت است از آن حیث که مقید یا مطلق لحاظ شود. به طور خلاصه ماهیت یا در حال تقید به وجود یا عدم شی لحاظ می شود که به ترتیب آن را در این دو صورت «بشرط شی» و «بشرط لا» گویند و یا در حالی که مقید به هیچ یک لحاظ شود و به اصطلاح مطلق لحاظ شود در آن صورت آن را «لا بشرط» گویند، اما از آنجه که در هر قسمی الزم است مقسم نسبت به اقسام خویش مطلق باشد، در این تقسیم نیز ضروری است ماهیتی که مقسم واقع شده است خود مطلق لحاظ شده باشد. پس مقسم اقسام مزبور ماهیت می باشد، در حالی که مقید لحاظ نشده است، بلکه مطلق است و از آن با تعبیر «ماهیت لا بشرط مقسمی» یاد می کنند. البته در اینجا اشکالی به نظر می رسد و آن اینکه در این تقسیم مقسم با یکی از اقسامش یکی است. مقسم ماهیت است در حالی که نا مقید و لا بشرط لحاظ شده است و قسم نیز ماهیت است حال آنکه نا مقید و لا بشرط لحاظ شده است، اما امکان ندارد که در هیچ تقسیمی مقسم و قسم یکی باشند، زیرا در اینصورت شی به خودش و غیر خودش تقسیم شده است. مانند اینکه در تقسیمی گفته شود عدد یا عدد است یا زوج یا فرد است که این نوع تقسیم بندی امری نا معقول و خلاف مقتضای تقسیم است. پاسخ مشهور به اشکال گرفته شده این است که در لا بشرط مقسمی نیز ماهیت مقید و مشروط لحاظ می شود؛ اما نه مقید و مشروط به وجود یا عدم خصوصیات مغایر ذات که از آنها با تعبیر «شی» یاد کردیم و

در قسم بشرط شی و به بشرط لا مطرح بود بلکه مقید به اینکه مقید و مشروط به این خصوصیات لحاظ نشود، بلکه مطلق و لا بشرط از آنها لحاظ شود؛ اما در بشرط مقسمی چنین قیدی وجود ندارد؛ ماهیتی که قسم واقع میشود از این قید نیز عاری است؛ یعنی هم میتوان آن را در حالی که مشروط و مقید به وجود یا عدم خصوصیات یاد شده است لحاظ کرد و هم در حالی که نسبت به وجود یا عدم آنها مطلق و نا مشروط است. بنابراین لا بشرط مقسمی هم ماهیت بشرط شی را شامل می شود و هم ماهیت بشرط لا و هم لا بشرط مقسمی را لحاظ میشود که در این صورت ماهیت را «مهمله» گویند. (عبودیت، حکمت صدرایی به روایت علامه طباطبایی، ۱۳۹۳ش: ص ۱۴)

حال بعد از بیان این توضیحات به تقریر برهان آقا علی حکیم می رسیم که میتوان آن را به این ترتیب صورت بندی کرد:

الف: حقیقت وجود من حیث هی هی بشرط اطلاق صرافت و تجرد است که مبداء ندارد.

ب: چیزی که مبدا ندارد واجب تعالی است.

ج: پس حقیقت وجود من حیث هی هی یا بشرط اطلاق صرافت و تجرد واجب تعالی است.

الف: تقریر برهان با اعتبار بشرط لا و تجرد از حقیقت وجود را می توان چنین شرح داد: حقیقت وجود بشرط لا و تجرد از هرگونه قیدی می تواند ما را به اثبات خدا برساند. به عبارتی حقیقت بشرط لا از وجود همان حقیقت واجب تعالی می باشد.

ب: تقریر برهان با اعتبار لا بشرط مقسمی و مقید به اطلاق از حقیقت وجود را نیز به این گونه باید توضیح داد که حقیقت وجود به اعتبار لا بشرط مقسمی و یا بشرط اطلاق به معنای عدم اعتبار هیچ قیدی با آن است. حقیقت وجود به شرط اطلاق خدا است و تنها خدا

است که با این اعتبار اطلاق موجود است؛ زیرا هیچ موجودی از ما سوی الله نمیتواند به این اعتبار موجود شود، زیرا همه ما سوی الله به یک قید مقید شدند و از وجود محدودند. هرگونه اعتبار از حقیقت وجود در ممکنات به شرط شی هست و ممکنات نمیتوانند به شرط اطلاق باشند بنابراین اعتبار حقیقت وجود به شرط اطلاق فقط بر واجب تعالی قابل صدق است. در نتیجه صرف اعتبار حقیقت وجود بشرط اطلاق کافی است که بگوییم مبدا ندارد و وجودی که مبدا ندارد؛ واجب تعالی است. پس خدا ثابت می شود.

ج: تقریر برهان با اعتبار صرف الوجود از حقیقت وجود به این نحو می باشد که هر حقیقتی را به ضرورت عقلی و منطقی میتوان به چهار صورت در نظر گرفت. نخست اینکه صرف الوجود یا بشرط مقسمی است و یا نیست. در صورت دوم که بشرط مقسمی نیست دارای دو حالت می باشد یعنی آن یا لا بشرط مقسمی است و یا نیست که در این صورت باز آن به تقسیم ثنایی دیگری تقسیم می شود که میتوان گفت در صورت نبود لا بشرط قسمی آن یا بشرط شی است و یا اینکه بشرط شی نیست و اگر بشرط شی نیست پس آن بشرط لا است. پس بر اساس این تقسیم ثنایی منطقی می توان چنین نتیجه گرفت که صرف الوجود اعتباری غیر از این اعتبارات چهارگانه را نخواهد داشت. اعتبارات چهارگانه را بعد از این تقسیم بندی می توان این گونه نام برد: لا بشرط مقسمی، لا بشرط قسمی، بشرط شی، بشرط لا. باید به این مسئله نیز اذعان کرد که صرف الوجود قطعاً با بشرط لا و بشرط شی تطبیق نمری - کند.

صرف الوجود فقط بر بشرط اطلاق قسمی و مقسمی می تواند صدق کند، اما بر لا بشرط قسمی نمی تواند مطابقت کند، زیرا تفاوت صرف الوجود و اطلاق قسمی آن است که اطلاق قسمی لا بشرط از قیود است، ولی قیود در آن لحاظ شده است و هیچ کدام از این قیود در آن معتبر نیست. لذا در اطلاق قسمی، اعتبار عدم، اعتبار قیود است. اما در صرف الوجود که

عدم اعتبار قیود است هیچ کدام از این قیود نه لحاظ شده و نه معتبر است. لذا اطلاق فقط در لا بشرط قسمی با قیود قابل جمع است و نه صرف الوجود یا لا بشرط مقسمی. پس در صرف الوجود و اطلاق مقسمی عدم اعتبار قیود است و حتی شأنیت قیود در آن معتبر لحاظ نشده است. لذا گفته اند که صرف الوجود لا یتثنی و لایتکرر است ولی در اطلاق قسمی شأنیت قیود در آن لحاظ شده است؛ لکن به اعتبار اطلاق آن قیود اعتبار نشده است. لذا لا بشرط قسمی قابل جمع با هر قیدی است. بنابراین میان صرف الوجود با لا بشرط قسمی این تفاوت ظریف وجود دارد. پس صرف الوجود همان حقیقت وجود بما هو هو است و از این جهت صرف الوجود اقسام مستقلی نیست، بلکه در اعتبار لا بشرط مقسمی داخل می شود (زنوزی، مجموعه مصنفات حکیم موسس آقا علی مدرس طهرانی، ۱۳۷۸ ش: ج ۱، ص ۲۷۶)

د: تقریر برهان با اعتبار لا بشرط مقسمی از حقیقت وجود به این شرح است: این حقیقت وجود که مقید به هیچ گونه اطلاق حتی خود قید اطلاق نیست، دارای اوصاف ذاتی است. یعنی یک سری اوصافی دارد که مساوی و مساوق با آن حقیقت است و از حاق وجود آن انتزاع می شود و به نحو خارج محمول بر آن حمل می شود. این حقیقت دارای وحدت شخصی ذاتی و اطلاق است و تحقق آن در خارج به نحو ضرورت ازلیه است و آن از ضرورت ذاتیه برخوردار نیست. اگر این حقیقت متکثر بالذات باشد پس یک حقیقت مطلق نیست، بلکه حقایق متکثره بالذات خواهند بود. در این صورت این حقیقت دیگر واحد مطلق نیست، بلکه حقایق متباین است که میان آنها هیچ گونه اشتراکی نیست.

این حقیقت وجود مطلق دارای وحدت اطلاق است و لذا این وحدت در برابر کثرت قرار ندارد، بلکه کثرت مرتبهایی از آن است. مقابل این وحدت اطلاق عدم قرار دارد چون غیری وجود ندارد که این حقیقت وجود

بخواهد وحدت خود را از آن می گیرد. پس در این صورت وحدت آن بالعرض نیست بلکه آن دارای وحدت ذاتی می باشد. پس این حقیقت وجود با وحدت ذاتی فقط می تواند یک مصداق در خارج داشته باشد که آن خداست. پس به این صورت است که به اثبات خداوند نائل می شویم. این حقیقت مطلق بدون مبدا وجود همان واجب تعالی است هرچند این تقریر برهان صدیقین توسط آقا علی حکیم بر پایه این اعتبارات تقریر شده است و مورد تایید وی بوده است اما شارحان آقا علی حکیم این تقریر را قبول ندارند و به نقد و بررسی آن پرداخته اند: برای مقدمه نخست یعنی تقریر برهان با اعتبار بشرط لا و مجرد از حقیقت وجود شارحان چنین نقدی را وارد ساختند که اگر بگوییم که حقیقت بشرط لا از وجود همان حقیقت واجب تعالی است این گفته صحیح نم یباشد؛ زیرا بشرط لا اعتباری عدمی از حقیقت وجودی است. در این اعتبار قید از حقیقت وجود نفی نمی شود؛ بلکه عدم آن را تنها اعتبار می کنیم. پس این اعتبار وجود با قیود همراه است؛ لکن باید عدم آن قیود را اعتبار کنیم زیرا حقیقتی که همراه با قیود باشد، آن نمیتواند واجب تعالی باشد.

شارحان در مورد تقریر دوم، یعنی تقریر برهان با اعتبار لا بشرط قسمی و قید اطلاق از حقیقت وجود چنین نقدی را وارد ساختند که چنین نیست که در چنین اعتباری از حقیقت وجود هیچ گونه قیدی وجود داشته باشند. حقیقت وجود مقید به هیچ قیدی نباشد، بلکه اطلاق در لا بشرط قسمی قیدی از قیود است که حقیقت وجود را تقید می زند. اطلاق در لا بشرط قسمی حقیقت وجود را به خود یعنی مطلق تقیید می زند، در مقابل حقیقت وجود نه به اطلاق بلکه به قیودات خاص تقیید می خورد.

به نظر برخی شارحان فقط با اعتبار حقیقت لا بشرط مقسمی از وجود یا همان صرف الوجود می توان برهانی برای اثبات واجب تعالی ارائه کرد (پویان، تقریر آقای علی حکیم از

برهان صدیقین در اثبات خداوند، ۱۳۹۳ش، ص ۳۲) بنابراین آقا علی حکیم در تقریر برهان خود، به مبداء نداشتن برای حقیقت وجود، یا اعتبارات چهارگانه، استدلال کرده است

نزد آقا علی حکیم وقتی حقیقت وجود من حیث هی می لحاظ شود برای آن مبدئی نیست؛ زیرا آن مستلزم خلف است. برای اینکه در صورتی که اگر فرض کنیم که برای آن مبداء وجود دارد در آن صورت تقدم شی بر خود شی واجب می آید. (زنوزی، مجموعه مصنفات حکیم موسس آقا علی مدرس طهرانی، ۱۳۷۸ش: ج ۱، ص ۲)

#### ۴. علامه طباطبایی:

علامه طباطبایی (۱۲۸۱-۱۳۶۰) از جمله فیلسوفانی است که تقریرهایی برای برهان صدیقین ارائه کرده است. او یکی از فیلسوفان اسلامی معاصر است که به تقریری نو از برهان صدیقین پرداخته است. تقریر روی از برهان، نخست در حاشیه اسفار بیان شده است و بعد آن را در اصول فلسفه ذکر کرده است. تقریر برهان صدیقین از سوی علامه طباطبایی در حواشی اسفار چنین آمده است که این همان واقعیتی است که ما به وسیله او سفسطه را دفع می کنیم و هر موجود دارای شعوری، ناگزیر از اثبات آن است و این واقعیت، لذاتها قبولِ عدم و بطلان نمی کند. به طوری که فرض بطلان و رفع این واقعیت، مستلزم ثبوت و وضع آن می باشد. به دلیل اینکه اگر بطلان هر واقعیتی را در وقتی و زمانی به طور مطلق فرض کنیم در این هنگام هر واقعیتی باطل خواهد بود. (پس ما در بیان چنین گزاره‌هایی نیز باید واقعیتی را بپذیریم) و همین طور سوفسطائی که اشیا را موهوم می -انگارد و در واقعی بودن آنها شک می کند پس در نزد او تمام اشیا موهوم هستند و واقعیت واقعا محل شرک است در اینجا هم واقعیت از حیث مرفوع بودنش ثابت می شود و از آنجا که اصل واقعیت لذاتها قبولِ عدم و بطلان نمی کند. پس او واجب الوجود بالذات است. پس واقعیتی را در پیش رو داریم که واجب الوجود بالذات است و اشیا واقعیتی دارند و در واقعیت داشتن خود نیازمند به او در هستی

قائم به او هستند. (شیرازی، الحکمه المتعالیه فی السفر العقلیه، الربع، ۱۹۸۱ق: ج ۳، ص ۱۴ -

(۱۵)

علامه علاوه بر حواشی اسفار برهان صدیقین را در کتاب اصول فلسفه چنین تقریر کرده است: «واقعیت هستی که در ثبوت وی هیچ شک نداریم هرگز نفی نمی پذیرد به عبارت دیگر واقعیت هستی بی هیچ قید و شرط واقعیت هستی است و با هیچ قید و شرطی لا واقعیت نمی شود و چون جهان گذران و هر جزء از جهان نفی را می پذیرد، پس عین همان واقعیت نفی ناپذیر نیست؛ بلکه با آن واقعیت، واقعیت دارد و بی آن از هستی بهره‌ای نداشته و منفی است. البته آن به این معنی است که واقعیت با اشیا یکی شود و یا در آنها نفوذ یا حلول کند و یا پاره‌ایی از واقعیت جدا شده به اشیا بیبوند. مانند نور که در اجسام تاریک با وی روشن و بی وی تاریک هستند و در عین حال همین مثال نور در بیان مقصود خالی از قصور نیست و به عبارت دیگر او خودش عین واقعیت است و جهان و اجزای جهان با او واقعیت دار و بی او هیچ و پوچ می باشد. در نتیجه: جهان و اجزای جهان در استقلال وجودی و واقعیت دار بودن خود تکیه به یک واقعیت دارد که عین واقعیت و به خودی خود واقعیت است»

طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۳۵۵ش: صص ۷۷-۸۶)

به نظر چنین می رسد تقریری که علامه طباطبایی از برهان صدیقین خود ارائه کرده است به هیچ مقدمه و مبانی فلسفه همانند اصالت وجود و تشکیک وجود و... نیازمند نیست؛ بلکه او در این برهان مستقیماً به سراغ واقعیت رفته است که این واقعیت خود مرز میان فلسفه و سفسطه به حساب می آید و مسئله مهم در اینجا قبول این واقعیت است و فرقی ندارد که آن را به وجود یا به ماهیت تطبیق داده باشیم در حقیقت این واقعیت بر هر دو آنها قابل تطبیق است و همچنین از نظر علامه طباطبایی هر کسی که از توانایی عقلی برخوردار باشد می تواند به وجود چنین واقعیتی اذعان کند.

مبانی برهان صدیقین از دیدگاه شارح حکمت متعالیه



از این برهان چنین نتیجه ایی حاصل می شود که بر اساس مطلب مطرح شده از سوی علامه می توان گفت:

الف: تقریر علامه طباطبایی از برهان صدیقین با همه تقریرهای دیگر تفاوت دارد که بیش از وی ارائه شده است و برخلاف دیگران دارای نوآوری می باشد.

ب: این تقریر نیاز به هیچ مبدا تصدیقی ندارد.

ج: این تقریر به مقدمات کمتری نسبت به تقریر دیگر فلاسفه از این برهان نیاز دارد از جمله این فلاسفه می توان به ابن سینا و ملاصدار اشاره کرد که برهان صدیقین آنها مستلزم مقدماتی است.

د: محور اصلی برهان صدیقین که از سوی علامه طباطبایی تقریر شده است مفهوم واقعیت و مصداق داشتن این مفهوم است.

ه: اصل واقعیت و صرف واقعیت که لا واقعیت را نمی پذیرد واجب است. بنابراین شریک و مانند نخواهد داشت زیرا ضرورت ازلی و واقعیت با اطلاق ذاتی و عدم تناهی او همراه است و با وجود اطلاق ذاتی و عدم تناهی، مجالی نمی دهد تا شریکی بر او فرض شود. این بیان علامه علاوه بر اثبات وجود واجب؛ توحید واجب را هم به اثبات می رساند.

ز: طبق بیان علامه طباطبایی اصل وجود واجب بدیهی است نه نظری که این باظواهر کتاب و سنت سازگارتر است.

علامه کوشید با تقریر نو از برهان صدیقین، خداوند را از مستقیم ترین و روشن ترین راه ممکن به اثبات برساند تا آنجا که نه تنها وجود خداوند اثبات می شود بلکه حتی وجود خداوند چنان بی نیاز از مقدمات است که آن را به صورت نخستین و بدیهی ترین وجه بیان کرده است.

تقریر وی بیانگر بداهت وجود خداوند است نه اثبات ذاتی که به اثبات نیاز داشته باشد. در نتیجه براساس برهان صدیقین علامه طباطبایی وجود خداوند در صدر اصول و بدیهیات اولیه است که به اعتقاد وی، اصل واقعیت است که علامه کلام خود را با بیان بداهت اصل واقعیت آغاز می کند. (شیروانی، ترجمه و شرح نهایت الحکمه ۱۳۷۲ش: ج ۱، ص ۴)

### ۵. استاد مطهری:

استاد مطهری (۱۲۹۸-۱۳۵۸) در پاورقی های ارزشمند خود بر کتاب اصول فلسفه و روش رئالیسم برهان صدرالمتالهین را مبتنی بر پنج مقدمه می داند:

الف: اصالت وجود

ب: وحدت تشکیکی وجود

ج: اینکه حقیقت وجود عدم را نمی پذیرد

د: اینکه حقیقت وجود از آن جهت که حقیقت وجود است و با قطع نظر از هر

حیثی که به آن ضمیمه گردد مساوی با کمال و اطلاق است.

ه: اینکه معلول عین ربط و تعلق و اضافه به علت است.

برطبق اصالت وجود آنچه که خارجیت و تحقق دارد؛ حقیقت وجود است و ماهیات موجود بالعرض و المجاز می باشند. وحدت وجود به این معنی است که حقیقت وجود تشکیکی و مراتبی می باشد نه اینکه قابل کثرت تباینی باشد یعنی اختلافات یا به شدت و ضعف و کمال و نقص مربوط است و یا اینکه به امتدادات و اتصالات که نوعی تشابه وجود و عدم می باشد؛ در واقع کثرتی که در وجود متصور است؛ کثرتی است که با وحدت توأم می باشد. گویی عین وحدت است یعنی کثرت در عین وحدت و وحدت در عین کثرت است. حقیقت وجود عدم را نمی پذیرد به این معنا است که هیچ موجودی از آن جهت که موجود می باشد؛ معدوم نمی شود و معدوم نیز از آن جهت که معدوم می باشد، موجود

نمی‌شود. حقیقت معدوم شدن موجودات عبارت است از محدود شدن وجودات خاصه نه اینکه وجود عدم را بپذیرد به عبارت دیگر خود عدم، امری نسبی است.

حقیقت وجود به ما هو هو و قطع نظر از هر حیث وجهتی که ضمیمه آن شود؛ مساوی با کمال و اطلاق و غنا و شدت فعلیت و عظمت و جلال و لاحدی و نوریت است. ولی نقص، مقید شدن به فقر، ضعف، امکان، کوچکی، محدودیت و تعیین همگی اعدام و نیستی‌ها می‌باشد و اگر وجودی محدود و توأم بانیستی باشد؛ متصرف به این صفات می‌باشد پس اینها همه از عدم ناشی می‌شوند و حقیقت وجود نقطه مقابل عدم می‌باشد و آنچه از شئون عدم است از حقیقت وجود بیرون می‌باشد یعنی از حقیقت وجود منتفی است و از آن سلب می‌شود. راه یافتن عدم و شئون آن از نقص و ضعف و محدودیت و غیره، همه از معلولیت ناشی می‌شود یعنی زمانی که وجودی معلول باشد در مرتبه متاخر از علت خودش قرار گرفت، طبع را دارای مرتبه‌ای از نقص و ضعف و محدودیت است؛ زیرا معلول عین ربط و تعلق و اضافه به علت است و هرگز نمی‌تواند در مرتبه علت خود باشد. حال حقیقت هستی موجود است به این معنی که عین موجودیت است و عدم بر آن محال است و از طرفی هم حقیقت هستی در ذات خود یعنی در موجودیت و در واقعیت داشتن خود مقید به هیچ قید و مشروط به هیچ شرطی نیست و از طرفی هم کمال و عظمت، شدت و استغنا و جلال و بزرگی و فعلیت و لاحدی که نقطه مقابل نقص و کوچکی و امکان و محدودیت می‌باشد که از وجود هستی بر می‌خیزند، یعنی حقیقت آنها جز وجود، چیز دیگری نیست پس هستی در ذات خود مساوی با نا مشروط بودن به چیز دیگر است یعنی با وجوب ذاتی ازلی هم مساوی با کمال و عظمت و شدت و فعلیت است.

بنابراین حقیقت هستی در ذات خود؛ بدون هر تعینی که در خارج به آن ملحق گردد مساوی با ذات لایزال حق است پس اصالت وجود عقل ما را مستقیماً به ذات حق رهبری

می کند نه چیز دیگر. غیر حق را که همان افعال و آثار و ظهور و تجلیات حق تعالی می باشد با دلایل دیگری می یابیم.

البته نباید چنین توهم شود که چون آنچه موجود است؛ ذات واجب و شئون و تجلیات حق است پس بنابراین علیت و معلولیتی در کار نیست بلکه بر طبق اندیشه ملاصدرا معلول عین نیاز و عین ربط و تعلق و وابستگی به علت است و علت، قوام بخش وجود معلول است. بنابراین معلولیت با ظهور و تشأن و جلوه بودن مساوی است.

ما انسانها آنگاه که با دیده حسی و علمی به جهان می نگریم جهان را پذیرنده عدم می بینیم که همواره بانقص و محدودیت و وابستگی است پس ما نسبت به جهان چنین حکمی می کنیم که جهان عین حقیقت هستی نمی باشد بلکه جهان ظل هستی است و جهان هستی توأم با نیستی است. پس جهان معلول می باشد و اثر، ظهور و تجلی است اما عقل فلسفی، از آن جهت که وجود؛ وجود است و شناسایی که تنها در صلاحیت فلسفه است انسان را قهر از هر چیزی به خدا رهبری می کند و اولین موجودی که به ما می شناسد خداوند است (طباطبایی، اصول فلسفه و روش رئالیسم، ۱۳۵۵ ش. ج ۱، صص ۸۴-۸۲)

استاد مطهری بر خلاف اصول فلسفه و روش رئالیسم که آنجا تقریر برهان، مبتنی بر

پنج مقدمه بوده، در شرح منظومه فقط دو مقدمه در تقریر برهان صدیقین آورده است:

۱- (اصالت وجود)

۲- وحدت وجود

مطابق این دو مقدمه حقیقت وجود اصیل است و حقیقت وجود امری واحد است که در ذات خود وحدت را و نه حقایق متباینه را اقتضا دارد. آن خودش است و شئون خودش را دارد. حال این حقیقت یا واجب است یا ممکن. اگر واجب باشد مطلوب ما حاصل است و اگر ممکن باشد در آن صورت قائم به غیر است. ولی فرض بر این است که حقیقت وجود،

امر ثانی ندارد پس اگر قائم به چیزی است باید آن قائم به خود باشد. زیرا غیر از حقیقت وجود چیزی وجود ندارد تا قائم به آن باشد پس حقیقت وجود واجب است و نیاز به غیر ندارد.

در این تقریر نیز فیلسوف ابتدا حقیقت وجوبیه را کشف می‌کند و آن را پله و نردبان قرار می‌دهد و اثبات می‌کند که ممکنات خود، شئون و تجلیات ذات پروردگار هستند. (مطهری، شرح منظومه، ۱۳۶۱ ش: ص ۱۳۰-۱۳۱)

### ۶. نتیجه گیری

خداوند و اثبات خداوند همواره در اذهان انسانها مخصوصا فیلسوفان بوده است. از آنجا که فیلسوفان برای اثبات واجب الوجود به دنبال دلیل محکم و متقن هستند آنها برای اثبات آن از برهان صدیقین استفاده کردند.

بعد از ملاصدرا اولین شارح حاجی سبزواری است، وی در کتاب شرح منظومه با استفاده از مبانی وجود، صرافت وجود، وحدت حقه، حقیقت وجود از دو شیوه مستقیم و خلف، برهان را تبیین کرده است و در تعلیقه خروید بر اسفار فقط اصالت وجود را مبنا قرار داده است. به نظر می‌رسد تقریر وی در تعلیقه‌هاش بر اسفار، محکم و استوار می‌باشد، زیرا در آن به مبانی کمتری توسل جسته است و راه رسیدن به مطلوب کوتاهتر شده است.

آقا علی مدرس طهرانی نیز یکی دیگر از شارحان است که مبانی کاملا متفاوت با سایرین ارائه کرده است، او با چهار اعتبار که برای حقیقت وجود آورده است، برهان را اقامه کرده است و بیان کرده که در این چهار حالت، حقیقت وجود مبدا ندارد و چیزی که مبدا ندارد واجب تعالی است. مبانی او عبارتند از: حقیقت وجود بشرط لا و مجرد، حقیقت وجود لابشرط مقسمی و مقید به اطلاق، حقیقت وجود به اعتبار صرف الوجود و حقیقت وجود من حیث هی هی یا لا بشرط مقسمی و مجرد از قید اطلاق می‌باشد. چنین به نظر می‌رسد

نوآوری در برهان وی و ارائه مبانی خاص، از مشخصه بارز برهان صدیقین آقا علی مدرس  
طهرانی می باشد.

علامه طباطبائی شارح دیگر حکمت صدرائی است که تنها با یک مقدمه، یعنی اصل  
واقعیت، به واجب تعالی رسیده است. نزد وی آن واقعیتی که با آن سفسطه را رد می کنیم ذاتا  
طارد عدم می باشد آن همان واجب بالذات است.

استاد مطهری نیز در پاورقی های خود بر اصول فلسفه و روش رئالیسم برهان را با  
پنج مبنا تقریر کرده است: اصالت وجود، وحدت تشکیکی وجود، حقیقت وجود طارد عدم  
بودن، حقیقت وجود مساوی با کمال و اطلاق بودن و اینکه معلول عین ربط و تعلق به علت می  
باشد. وی در شرح منظومه از مبانی خرد کاسته است و با دو مبنای هستی شناختی اصالت  
وجود و وحدت وجود به واجب رسیده است.

نگارنده این سطور نیز برهان صدیقین علامه طباطبائی را به دلیل بداهتی که در اصل  
واقعیت وجود دارد و هر انسانی آن را بالضروره در خود می یابد، برهان قوی و برای هر  
صاحب عقلی قابل درک می داند.

### فهرست منابع:

۱. زنوزی، علی حکیم، «مجموعه مصنفات حکیم موسس آقا علی مدرس طهرانی»،  
مقدمه و تنظیم: محسن کدیور، تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۸ ش.
۲. سبزواری، «شرح منظومه»، با تعلیقه حسن زاده آملی، تهران نشر ناب، ۱۴۱۳ ق
۳. --- «تعلیقه بر حکمت متعالیه»، بیروت: دارالحجاء التراث العربی، ۱۹۸۷ م
۴. شیرازی، سید رضی، «درسهای منظومه»، تهران: انتشارات حکمت، ۱۳۸۳ ش
۵. شیرازی، صدر الدین محمد بن ابراهیم، «الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه»،  
بیروت: داراحیاء التراث العربی، چاپ سوم: ۱۷۸۱ م

۶. شیروانی، علی، «ترجمه و شرح نهایت الحکمه»، قم: دفتر تبلیغات اسلامی، چاپ اول،

۱۳۷۲ش

۷. طباطبایی، محمد حسین، «اصول فلسفه و روش رئالیسم»، مقدمه و پاورقی مرتضی

مطهری، قم: مطبوعات دارالعلم، ۱۳۵۵ ش

۸. عبودیت، عبدالرسول، «حکمت‌صدرایی به روایت علامه طباطبایی»، قم: انتشارات

موسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی، ۱۳۹۳ش

۹. مطهری، مرتضی، «شرح منظومه»، تهران: حکمت، چاپ اول، ۱۳۶۱ ش

#### مقالات و پایان نامه:

۱. پویان، مرتضی، «تقریر آقای علی حکیم از برهان صدیقین در اثبات خداوند»

جستارهای فلسفه دین، سال سوم، شماره دوم، ۱۳۹۳ش

۲. پویان، مرتضی، «واکاوی برهان صدیقین آقا علی حکیم و تحقیق و بررسی

آن» حکمت اسلامی، سال دوم، شماره ۴، ۱۳۹۴ش

۳. عروتی موفق، اکبر «سیر تطور برهان صدیقین از ابن سینا تا علامه طباطبایی» آینه

معرفت بهار، شماره ۱۰، ۱۳۸۶ش

۴. محمد رضایی، سادات مرتضوی شاهرودی؛ محمد، نرگس، «بررسی و نقد برهان

اختفای الهی» عقل و دین، شماره ۱۹، ۱۳۹۷ش

۵. ابراهیمی راد، محمد «نقد و بررسی تقریر علامه طباطبایی از برهان

صدیقین» اندیشه نوین دینی، شماره ۲۰ بهار ۱۳۸۹ -

۶. افشاری؛ علیاکبر «نقد و بررسی جایگاه عقل در خداشناسی غزالی با تأکید بر دیدگاه

علامه طباطبایی» برای دریافت درجه کارشناسی ارشد، دانشکده مدیریت و حسابداری دانشگاه

تهران، پردیس فارابی، ۱۳۹۵ ش.